

آنست که رویت تو از عمل تو مرتفع شود یعنی عمل را از خود نه سستی و نداشت
و هم وی گفته که قوت آنست که در آن خود را میگذرد و در آن روزی که
ایشان واقع شود و ایشان چنان معامله کنی که ایشان عذیب بدخواست و هم
وی گفته اذ و هب الله مقالا و فاعلا فاخذ من المقال فترك عليك الفعلا
فلا تبال فانها تعبه وان اخذ منك الفعلا فترك عليك المقال فاعلم فانها مصيبة وان
اخذ منك المقال والفعال فاعلم انها تقسمه و هم وی گفته فمراجه سببت
وان ستر واخفا وانست هذه انرا كنه كذ و با خلق خود اهن فز نبت و وی
در ذکر امر تنه و هم وی گفته من جكر الحكر ان توسع على اخوانه في الاحكام
و يضيغ على نفسه فيها فان توسعت عليهم اتباع الله في التضيغ على نفسك
من جكر الودع و هم وی گفته ادب المسافر ان لا يمازهمه قدمه و حيث ما وقف
قلبه يكون منزله عليه فان التوسعة عليهم اتباع العلم والتضيغ
يوسف بن الحسين الرازي قدس سره اطبقه فانيه است كينا ابو يعقوب
شيخ ري و جبال بود در وقت خویش ما مر بوده مرابن طابيه را اما هببتوه بلبسه
طوبى ما منت داشته مرد ما بن خویش شول بیدك و قبول ایشان بخوشتن و بر آن
و خود را از چشمها بپنکندند شاگرد و المؤمن مضربست و با الوتراب بخشى و سخن
معاذ را زى و غیر ایشان سخنند داشته رفیق الوسعید خراز بوده در سفرها و وی
با سخن سخت نبود در سینه ثلاث و اربع و گفتا نه بر خنه از دنیا در وقت و گفت

بعضی از اساتید
که همدار و ز قدم او گذرد
یعنی هر جا که در او ایستاد
منزل سازد گفته اند که صوفی
باید که این وقت با خود بخوابد
وقت خود با خدا و منتشفا و وقت
عمل کند

الهی خلق را تو بخوانند و بجهت و هجیه تو انستم بخود بگردم از بدی سر این کج خلق
سیر رفت وی و الخواب دیدند گفتند حال تو چیست گفتا لله تعالی که آن سخن ایبار
دکن باز گوی باز گفتم گفتا بنو خشیه میان خود و واسطه دنیا و رد که میان
و میان و وسیله و واسطه همرا و نبت شیخ الاستلام و صحبت کردی باران خود را که
بیکه کردی بنان دارید که آنچه شما را می باید هیز از شما آید میان ایشان ترجمه و
هر اینان اندی بوست آخین گفتن مصر رفتن بنزدیک ذوالشون چون وی
دیدم موی را ندلم من خواهنت من کربست و گفت از کجایی گفتم از ری گفتن
زمین تنک شد بود که بمصر آمدی گفت آمده نا خدمت ترا دریا بم گفت در آن
از آنکه دروغ گویی با حیانت کنی پس گفت بائی صحیح حالک مع الله لا یستغفر عنه
شاغل و لا تستغل بما یقول الخو منک فانهم یؤمنون بعینوا عنک من الله شیئا و اذا
صحت حالک مع الله از شدک لذیق البیه و اقتدر بینه النبی صلا الله علیه
وستم و نظار اعلم و آباک ان تدعی فیما لیس لک فاما اهلک عامه المریدین
الا الدعاء وی روزی اذ ذوالنون طلب وصیت کرد گفت آباک و هذا لا واد
المصله فان التفسر ناقها و اظهر ما فیہ مخالفه تنسک من صیاه او فظلمها
فان فی متابعت التفسر طاعه کان او عصیه فستنه و الا فتا التفسر شیئا الا ویه
بله و خطر و بیزد و التون و صذبت کرده است وی را فتا لا تنسک الایح
و لا تجز من فوفد فی اله و دده همرا فانهم قطع الطريق و اسکت

بعضی از اساتید
که همدار و ز قدم او گذرد
یعنی هر جا که در او ایستاد
منزل سازد گفته اند که صوفی
باید که این وقت با خود بخوابد
وقت خود با خدا و منتشفا و وقت
عمل کند

فقال لا تنسک الایح
و لا تجز من فوفد فی اله
و دده همرا فانهم قطع الطريق
و اسکت